

الذی اعطی کل شیء خلقه ثم  
الذی اعطی کل شیء خلقه ثم

## نیاز به وحی از زبان قرآن

### اعظم پرچم

هدایت مخلوقات به سوی کمال از سنت های خداوند است. دستگاه آفرینش با هدایت تکوینی، انواع موجودات را به سوی کمال مناسب خویش سوق می دهد، هر چند در میان این انواع عده ای گرفتار آفات و صدمات شده و از راه بازمانده و گرفتار نیستی می گردند. ولی دستگاه آفرینش به کار خود ادامه داده و هستی را به سوی مقاصدش هدایت می کند. خداوند در سوره طه آیه ۵۰ می فرماید: «الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» خداوند هر چیزی را خلقتی که در خور اوست، داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

مراد از این هدایت، هدایت عمومی است که دامنه اش تمام موجودات را فرا گرفته است و مقصد و راه را نشان دادن است. در آیه ۳ سوره اعلی آمده است: «والذی قدر فهدی» هر چیزی که خلق شده است با حدود و اندازه معین آفریده شده است.

علامه طباطبایی در المیزان می فرماید: موجودات به اسباب و جهازی مجهزاند و به سوی آنچه خدا تقدیر کرده با هدایت تکوینی و ربانی در حرکت اند.<sup>۱</sup> در خصوص انسان، خداوند می فرماید: «و نفس و ما سویها. فآلهمها فجورها و

تقویها» (شمس، ۸۰/۷/۹۱) «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد.»

و نیز می‌فرماید: «ثم السبیل یستره» (عبس، ۲۰/۸۰) «سپس راه را بر او آسان گردانید.» انسانی که دارای فطرت پاک باشد، خوب و بد کار را در می‌یابد و این نوع از هدایت، نظیر هدایت عامه نیست که انسان دارای اسباب و وسایلی مخصوص باشد که مستقیماً بدون تخلف و بدون هیچ گونه اراده‌ای، او را به مقصدش هدایت کند. زیرا در این صورت انحرافش محال است.

بنابراین با توجه به آیات قرآن، هدایت خاصه انسان داخل در تقدیر الهی است ولی نوع این تقدیر با تقدیر در هدایت عامه متفاوت است.

نوع انسان از نظر تکوین دارای قوای ادراکی حسی از قبیل چشم و گوش و دارای نیروی فکری است که بتواند به وسیله آن با جهان ارتباط داشته باشد. «و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة» (نحل، ۷۸/۱۶) «و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد.» در جایی دیگر از قرآن آمده است:

«و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً» (جاثیه، ۱۳/۴۵) موجودات آسمانی و زمینی مسخر انسان است.

بنابراین نوع انسان برای حفظ و بقای خویش می‌تواند با نیروی فکری و این رابطه تسخیری که با موجودات دارد، به شناخت‌ها و آگاهی‌های لازم برسد. شناختی از نظام هستی و شناختی از درون خود، بین انسان و اعمالش نظیر بایدها و نبایدها و حسن و قبح اعمال؛ و به واسطه این شناخت‌ها به سوی اهداف خویش پیش رود.

انسان به واسطه این علوم شروع می‌کند. خیر و شر و نفع و ضرر کار را می‌سنجد و در صورتی که به نفعش باشد، انجام می‌دهد و در صورت ضرر خودداری می‌کند و در راه رسیدن به کمال آنچه را برایش ممکن است استخدام می‌کند و در صدد گسترش تصرفاتش می‌باشد تا آنجا که از ممنوعان خود برای منافع خویش بهره می‌جوید و اگر به قدرتی برسد، حقوق ممنوعانش را پایمال می‌کند. «ان الانسان خلق هلوعاً» (معاوج، ۱۹/۷۰) انسان آزمند آفریده شده است. «انه کان ظلوماً جهولاً» (احزاب، ۷۲/۳۳) «انسان بسیار ظالم و نادان است.» «ان الانسان لیطغی.» «ان راه استغنی» (علق، ۷، ۶/۹۶) «انسان همین که خود را بی‌نیاز دید، سرکشی کرد.»

از آنجا که انسان تمامی نیازهایش را به تنهایی نمی‌تواند برطرف کند و محتاج

کار و کوشش دیگران است و کار دیگران را بدون بها نمی تواند در تملک خویش در آورد، لذا به ناچار رو به اجتماع مدنی می آورد که خود مستلزم عدالت اجتماعی است و باید حق هر صاحب حقی ادا شود.

#  
پنداره و هی  
آزبان قرآنی

خداوند در آیه ۳۲ سوره زخرف می فرماید: «نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً و رحمة ربک خیر مما یجمعون» «ما وسایل معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از (نظر) درجات، بالاتر از بعضی دیگر قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی دیگر را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه می اندوزند بهتر است.» ولی از آنجا که افراد بشر از لحاظ خصوصیات آفرینش و محل زندگی و عادات و آداب و اخلاق با هم مختلف اند و در نیروی روحی و جسمی تفاوت فاحش دارند، در نتیجه این اختلاف همراه با گریزه استخدام طلبی، تعادل اجتماع به هم خورده و همین اجتماع اولین به سمت بروز فساد و اختلاف است، نیرومندان جامعه از ناتوانان بهره کشی می کنند و در مقابل، آنان نیز به مبارزه و زد و خورد با حاکمان می پردازند. این بروز اختلافات، امنیت و سعادت بشر را به خطر انداخته و موجب از بین رفتن انسان ها و سعادت بشری می شود.

اینجاست که ضرورت یک سلسله مقررات مشترک که در میان جوامع مورد احترام باشد کاملاً حس می شود. حال چه نیرویی این قوانین را می تواند وضع کند، آیا عقل بشری قادر به آن است؟ خیر، زیرا همین عقل دعوت به سوی اختلاف می کند. اجتماع تعاونی را از راه اضطرار پذیرفته ولی هر گاه قدرت یابد و مزاحمی وجود نداشته باشد حکم برخلاف می کند.

در طول تاریخ همیشه اعمال زور و بهره کشی قدرتمندان از ناتوانان برای رسیدن به مقاصدشان وجود داشته است. «ان الانسان لیطغی. ان راه استغنی» (علق، ۷، ۶، ۹۶) بنابراین عقل در همه موارد نمی تواند به سوی قانون اجتماعی که منافع جامعه و خود را تأمین و تضمین کند، هدایت نماید.

علامه طباطبایی سه روش اجتماعی برطرف کننده اختلاف را چنین بر می شمردند:

۱. روش استبداد ۲. روش حکومت اجتماعی ۳. روش دینی

دو روش اول و دوم تنها مراقب افعال مردم اند و کاری با اعتقاد و اخلاق ندارند و به مقتضای آنها انسان در ماورای مواد قانونی معین در اعتقاد و اخلاق آزاد است. زیرا



ماورای قوانین اجتماعی، ضامن اجرا ندارد. تنها روشی که می‌تواند صفات درونی انسان و اعتقاد را ضمانت کرده و اصلاح کند روش دین است که به هر سه جهت اعتقاد، اخلاق و اعمال رسیدگی می‌نماید.<sup>۲</sup>

عبده در تفسیر المنار ذیل آیه «اهدنا الصراط المستقیم» چهار نوع هدایت برای آدمی برمی‌شمرد:

۱. هدایت الهام فطری. ۲. هدایت حواس و مشاعر. ۳. هدایت عقل. ۴. هدایت دین. و می‌گوید:

هنگامی که حواس و مشاعر در لغزشگاه‌های خطا واقع می‌شود و عقل فرمانبردار هوس‌ها و شهوات می‌گردد، چگونه آدمی خواهد توانست به سعادت برسد. تنها دین است که در تراکم ظلمات شهوات و مطامع و غلبه‌ی هوس و غضب می‌تواند حیات بشریت را روشن سازد و حدود و حقوق افراد را مشخص و معین کند و خداوند در غریزه و سرشت آدمی احساس به یک سلطه غیبی، به ودیعه گذاشته که بر همه کائنات تسلط دارد و سبب و علت هر چیزی را که نداند، به آن سلطه غیبی منسوس می‌نماید.

آیا با این سه هدایت (غریزی، حسی، عقلی) می‌تواند بشناسد که چه وظیفه‌ای در برابر صاحب آن سلطه غیبی و بخشنده هدایات نامبرده دارد و چه عملی موجب سعادت او در آن حیات دیگر خواهد بود. پیداست که نیاز آدمی به هدایت چهارم (دین) بیشتر است.<sup>۲</sup>

### وحی تنها راه هدایت انسان و رافع اختلاف

از سخنان بالا باید نتیجه گرفت که نوع دیگری از درک و فهم در میان آدمی غیر از درک عقلی باید وجود داشته باشد که هدایت دستگاه آفرینش به وسیله آن انجام گیرد. راهی که در طول تاریخ غیر از راه عقل در میان بشریت وجود داشته، راه وحی آسمانی بوده که برخی از افراد انسان به نام پیامبران و فرستادگان خدا از آن سخن گفته‌اند. امام رضا علیه السلام درباره فلسفه وحی می‌فرمایند:

چون در متن آفرینش انسان و در میان غرایز و نیروهای مرموز مختلفی که در وجود بشر است نیرویی که بتواند رسالت تکامل انسان را به عهده گیرد، وجود ندارد با توجه به اینکه آفریدگار جهان قابل دیدن نیست و بدیهی است که مردم نمی‌توانند با او تماس بگیرند، (از نظر علمی) چاره‌ای جز این نیست که باید پیام‌آوری داشته باشد بین خود و مردم، دارای مصونیت کامل که برنامه او را به مردم ابلاغ کند و آنها را به آنچه موجب جلب منافع و دفع مضار آنهاست آگاه سازد.<sup>۴</sup>



بنابراین مسأله نبوت غیر از مسأله عقل و فکر است و ادراک‌های باطنی انبیا از سنخ شعور فکری که در همه انسان‌های عاقل یافت می‌شود نیست؛ و آنچه از پیامبران نظیر ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده و آنچه در کتاب‌هایشان است مانند قرآن موجود، بر این مطلب شهادت می‌دهد که ادراک مخصوص آنها، نامش وحی است و از جانب خداوند بوده، نه اینکه از راه اندیشه و تفکرات آنها سرچشمه گرفته است.

در آیه ۱۶۳ سوره نساء آمده است: «انا اوحینا الیک كما اوحینا الی نوح والنبین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زیوراً» و در آیه ۳ سوره شوری آمده است: «کذالک یوحی الیک و الی الذین من قبلک» «این گونه خدای نیرومند حکیم به سوی تو و به سوی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می‌کند.»

علامه طباطبایی در المیزان می‌فرمایند:

هدایت انسان به کمال و سعادت یا به فطرت اوست و یا به امر دیگری، اما فطرت انسان برای اصلاح کافی نیست. زیرا آن علت وجود اختلاف است و نمی‌تواند سبب عدمش بشود، پس ناچار باید غیر از راه فطرت و طبیعت صورت گیرد و آن به این است که پروردگار از راه غیر طبیعی به او بفهماند و فهماندن از غیر طریق طبیعی همان وحی است و کسی که آن را بفهمد، پیامبر نام دارد. ۵.

بنابراین خداوند با بعثت پیامبران همراه با قوانین و احکام در شکل دین، اختلافات رایج میان بشر که به مقتضای فطرتشان است، برطرف کرد و آنها را به سوی هدف خلقتشان هدایت نمود. خداوند در آیه ۲۱۳ سوره بقره می‌فرماید: «کان الناس امة واحدة فبعث الله النبین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیهِ» «مر دم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب (خود) را به حق فر فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند.»

مفسرانی، نظیر علامه طباطبایی و فخر رازی و عبده<sup>۶</sup> در تفاسیرشان این امت واحده بودن و دچار اختلاف شدن را همان اختلافات در اجتماع تعاونی که مقتضای فطری آنان است معنا کرده‌اند.

امت واحده‌ای که در زمینه معاش با هم مرتبط‌اند ولی به خاطر منافع و مصالحشان،

آرا و افکارشان مختلف شده و حقوق یکدیگر را رعایت نمی‌کنند و لذا خداوند پیامبران را برای تبشیر و انذار آنها می‌فرستد و آنها را هدایت و اختلافاتشان را بر طرف می‌کند.

در جایی دیگر از الکبیر، فخر رازی می‌گوید:

مقصود از بعثت انبیا - عليهم الصلاة والسلام - این بوده که خلق را بشارت دهند بر اشتغال به عبودیت و از اعراض از عبودیت انذار کنند و این مقصود اصلی از بعثت است و هر گاه این مقصود حاصل شود، غرض کامل شده و مطلوب حاصل شده است.<sup>۷</sup>

آیه ۱۶۵ سوره نساء نیز فلسفه بعثت و وحی را چنین می‌فرماید: «رسلاً مبشیرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل» «پیامبرانی بشارتگر و هشدار دهنده بودند تا برای مردم، پس از (فرستادن) پیامبران، در مقابل خدا (بهانه و) حجتی نباشد.»

خداوند با فرستادن انبیا، دستورات لازم جهت هدایت بشر به سوی سعادت حقیقی‌اش را ارایه کرده است، در نتیجه عذر و بهانه انسان‌ها در دنیا و آخرت برطرف می‌شود که اگر خود راه را انتخاب نکردند گناهش بر به وجود آورنده دستگاه آفرینش نیست که چرا آنها را هدایت نکرده است.

در مقابل، خداوند نیز از بشر می‌خواهد که به خدا و رسولان ایمان آورند تا به فلاح و رستگاری برسند و بهشت، مسکن و مأوای آنان گردد: «سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها كعرض السماء و الأرض أعدت للذین آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم» (حدید، ۲۱/۵۷) «(برای رسیدن) به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است (و) برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند بر یکدیگر سبقت جویند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد، و خداوند فزون‌بخشی بزرگ است.»

صدرالمتألهین ذیل آیه می‌فرماید:

عقیده حقه الهی با کندن از اغراض دنیوی به وسیله اعمال صالح امکان‌پذیر است و اخلاص در عمل به وسیله عقیده ایمانی حاصل می‌شود، پس ایمان همان مبدأ و غایت در هر خیر و کمالی است، بدون اینکه مستلزم دور باطل شود.<sup>۸</sup>

بنابراین وحی که جهت هدایت بشریت و رهایی او از سردرگمی و بیراهه رفتن در جهان هستی است علاوه بر اینکه ایمان‌آوردگان به وحی، از تاریکی و ظلمات به



روشنایی و نور رسیده و بر قله‌های مرتفع سعادت سوار گشته، به نجات و فلاح می‌رسند و مشمول یاری خداوند در دنیا و آخرت می‌گردند. «ثم ننجی رسلنا والذین آمنوا کذلک حقاً علینا ننج المؤمنین» (یونس، ۱۰۳/۱۰) «سپس فرستادگان خود و کسانی را که گرویدند می‌رهانیم. زیرا بر ما است که مؤمنان را نجات دهیم.»  
 در تفسیر تبیان آمده است:

همراه با رسولان، مؤمنینی که اقرار به وحدانیت خداوند کرده و رسولان را تصدیق می‌کردند، رهایی می‌یافتند.<sup>۹</sup>

در آیه ۵۱ سوره غافر آمده است: «إنا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد» «در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان بر پای می‌ایستند، قطعاً یاری می‌کنیم.»  
 این یاری به گونه‌های مختلف است: به وسیله ارایه حجت‌ها و دلایل بر مخالفان، غلبه بر دشمنان و هلاک کردن ایشان و نجات مؤمنان و گاهی با انتقام گرفتن از مخالفان و دشمنان است. و در روز قیامت، گواهی به محق بودن مؤمنان و باطل بودن کافران است.<sup>۱۰</sup>

۱. علامه طباطبائی، المیزان، ۴۴۱/۲۰.
۲. وحی یا شعور مرموز/ ۱۵۲.
۳. شیخ محمد عبده، المنار، ۶۵، ۶۴/۱.
۴. فلسفه وحی و نبوت، ۵۷ به نقل از بحارالانوار، ۴۰/۱۱.
۵. المیزان، ۱۸۵/۲.
۶. همان، ۱۵۳/۲، ۱۵۴، و الکبیر، ۱۲۶-۱۴ و المنار، ۲۸۲/۲، ۲۸۳.
۷. فخر رازی، الکبیر، ۱۱/۱۱۲.
۸. تفسیر صدرالمتألهین، ۲۴۳/۶.
۹. تبیان، ۴۳۸/۵.
۱۰. طبرسی، مجمع البیان، ۲۸۳/۲۱.